

## متن پیاده سازی شده

### بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در مورد حکم استفاده از ظروف طلا و نقره بود. مشغول بررسی روایات این باب بودیم. بعد از بررسی چند روایت به روایت فضیل بن یسار رسیدیم. در این روایت آمده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (خالد برقی) عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ رَبِيعِ بْنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَرِيرٍ فِيهِ الذَّهَبُ أَ يَصْلُحُ إِمْسَاكُهُ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ إِنْ كَانَ ذَهَبًا فَلَا وَإِنْ كَانَ مَاءَ الذَّهَبِ فَلَا بِأَسَّ»

سند این روایت، از جهت محمد بن سنان محل بحث است. البته این راوی محترم مدافعان زیادی دارد. در اسناد کافی نیز فراوان حضور دارد. برخی از دوستان کلاس می گفتند: شما چطور وثاقت سهل بن زیاد را از طریق اکتار روایت کافی ثابت کردید، همین اکتار روایت برای محمد بن سنان نیز وجود دارد. جواب این است که ایشان روایات نام مذمت کننده نیز فراوان دارد. البته کسانی که می خواهند از او دفاع کنند، یا می گویند: ایشان افکار و عقایدی داشته است که جانش در خطر بوده است؛ لذا ائمه برای حفظ جان او تقیه می کردند. یا می گویند: اگر رجالیون تضعیفی در مورد او دارند به جهت اعتقاداتی بوده است که به نظرشان غلو محسوب می شده است؛ در حالی که ما امروز آن اعتقادات را غلو نمی دانیم. به هر حال ایشان مدافعان سرسختی دارد. از طرفی برخی مانند مرحوم آقای خوئی که با رجال، مدرسه ای برخورد می کنند، او را نمی پذیرند. اما از نظر دلالت در معنای عبارت «إِنْ كَانَ ذَهَبًا فَلَا» سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول این است که مراد از «فلا» در این عبارت «فلا يجوز» باشد که در این صورت، دلالت روایت بر حرمت استفاده از طلا واضح است.

احتمال دوم این است که بگوییم: مراد از «فلا» به قرینه سؤال راوی (أَيَصْلُحُ إِمْسَاكُهُ فِي الْبَيْتِ) «فلا يَصْلُحُ» است. حال آیا «فلا يَصْلُحُ» دلالت بر حرمت می کند یا نه؟ این واژه از کلماتی است که بنده مانند واژه «کره» و مشتقات آن سالهای زیادی است که دنبال آن بودم و استعمالات آن را در متون مختلف رصد می کردم. ما در نهایت، نسبت به دلالت این کلمه بر حرمت به قرار نرسیدیم. البته از آن طرف نمی خواهم بگویم: دال بر عدم حرمت است. این کلمه در عبارات شیخ انصاری نیز گاهی در معنای حرمت و فساد و گاهی در عدم حرمت استعمال شده است. بنابراین نمی توان بر اساس این کلمه فتوا به حرمت داد؛ بلکه اکثر فقهاء این کلمه را دال بر کراهت می دانند. البته ممکن است کسی بگوید: «لا يَصْلُحُ» به معنای «یفسد» است و «یفسد» یعنی «یجرم» اما این سخن، مطلب صحیحی نیست.

احتمال سوم این است که کلمه «يُمْسِكُهُ» در تقدیر باشد؛ یعنی مراد حضرت این است که «إِنْ كَانَ ذَهَبًا فَلَا يُمْسِكُهُ» که بر اساس این احتمال نیز در دلالت روایت بر حرمت و منع بحثی نیست.

از بین این سه احتمال، معلوم نیست کدامیک مراد حضرت بوده است؛ لذا روایت مجمل می شود و نمی توان بر اساس آن فتوا داد.

بحث مهمی که به مناسبت این روایت ایجاد می شود این است که اگر سائل سؤالی کرد و امام علیه السلام به قرینه سؤال، بخشی از جواب را حذف کنند، آیا باید الزاماً عین آنچه که در سؤال آمده است در تقدیر گرفته شود یا نه؛ مثلاً در همین روایت مورد بحث که حضرت به قرینه سؤال سائل، بخشی از جواب را حذف می کنند، آیا باید عیناً همان چیزی که در سؤال سائل آمده است را در تقدیر بگیریم و بگوییم: مراد حضرت این است که «إِنْ كَانَ ذَهَبًا فَلَا يَصْلُحُ إِمْسَاكُهُ»؟ این بحث هم در ادبیات قلب طرح است، هم در علم معانی بیان و هم در علم اصول. ثمره این بحث در اینجا روشن می شود که اگر مثلاً به این نتیجه

برسیم که الزاماً باید عیناً همان چیزی که در سؤال آمده است در جواب مقدر باشد، در روایت مورد بحث به این نتیجه می‌رسیم که دال بر حرمت نیست. لکن به نظر می‌رسد چنین الزامی ثابت نباشد؛ چون ممکن است مجیب به قرآنی که بین او و سائل وجود دارد اعتماد کرده و غیر از آنچه که در سؤال آمده است را در تقدیر بگیرد. از طرفی ممکن است بگوییم: در بین عقلاء اصلی وجود دارد به نام مطابقت بین جواب و سؤال که در این صورت در مورد روایت مورد بحث باید بگوییم: مراد حضرت این است که «إِنْ كَانَ زَهَبًا فَلَا يَصْلُحُ إِسْكَاهُ» و این کلمه اگر نگوییم: ظهور در کراهت دارد، لا اقل مشترک بین حرمت و کراهت است.

### بررسی روایت امالی شیخ طوسی

اصل کتاب امالی برای شیخ طوسی پدر است که فرزند ایشان آن را نوشته و به منصفه ظهور رسانده است. سند روایت رجال مجهولی دارد که امید اصلاح آن وجود ندارد. روایت از امام باقر علیه السلام است: «أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الدَّنَائِرِ وَ الدَّرَاهِمِ، وَ مَا عَلَى النَّاسِ فِيهَا (کنایه از زکات و ...) فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: هِيَ خَوَاتِيمُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ (خواتیم جمع خاتام به معنای انگشتر است. یعنی ایندو انگشترها یا مهرهای خدا در زمین اند. حال مراد از این جمله چیست؟ آیا کنایه از این است که ایندو را در ساخت انگشتر به کار ببرید؟ یا کنایه از این است که خداوند درهم و دینار را برای مردم معیار قرار داده است؛ یعنی به ذهن بشر انداخت که پول نقد را از درهم و دینار بسازند و همه چیز را با آندو بسنجند. و در واقع پول نقد، کار انگشتر و مهر را می‌کند از این جهت که همانطور که مهر به یک نامه یا سند رسمیت می‌بخشد و معیار ارزش گذاری آن محسوب می‌شود، درهم و دینار نیز معیار ارزش گذاری اجناس است. در واقع امام علیه السلام در این فقره یک امر اقتصادی را بیان می‌کنند) جَعَلَهَا اللَّهُ مَصْلَحَةً لِخَلْقِهِ (یعنی ایندو باید در خدمت خلق باشند) وَ بِهَا تَسْتَقِيمُ شُئُونُهُمْ وَ مَطَالِبُهُمْ (یعنی با در هم و دینار است که خواسته‌های مردم و کارهای آنها سامان می‌یابد) فَمَنْ أَكْثَرَ لَهُ مِنْهَا فَقَامَ بِحَقِّ اللَّهِ (تَعَالَى) فِيهَا وَ أَدَّى زَكَاتَهَا (آیا این عطف، عطف تفسیری است یا عطف مغایر بر مغایر؟ اگر عطف تفسیری باشد به این معنا است که حق خداوند در درهم و دینار منحصر به پرداخت زکات است؛ اما اگر عطف تفسیری نباشد، حق خداوند در درهم و دینار، منحصر در پرداخت زکات نیست؛ بلکه مثلاً خمس اموالش را نیز باید بپردازد. در آیه «الَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» نیز بعضی از مفسرین می‌گویند: حرمت کنز با صرف پرداختن زکات از بین نمی‌رود؛ در مقابل برخی که معتقدند این آیه تنها ناظر به کسانی است که زکات نمی‌دهند؛ لذا اگر شخص زکات خود را پرداخت کند، هرچه قدر هم مال داشته باشد، چنانچه از راه حلال باشد، مصداق کنز نخواهد بود) فَذَلِكَ الَّذِي طَابَتْ وَ خَلَصَتْ لَهُ (این شخص کسی است که این دراهم و دنانیر، طیب و خالص برای اوست) وَ مَنْ أَكْثَرَ لَهُ مِنْهَا فَبِخْلٍ بِهَا، وَ لَمْ يُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ فِيهَا وَ اتَّخَذَ مِنْهَا الْاِنْيَةَ فَذَلِكَ الَّذِي حَقَّ عَلَيْهِ (أَي ثَبِت) وَ عَيْدُ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ) فِي كِتَابِهِ، قَالَ اللَّهُ: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ» آیا این روایت بر حرمت استفاده از آئینه ذهب و فضه دلالت می‌کند یا نه؟ این روایت اولاً مشکل سند دارد؛ مگر اینکه کسی بگوید: چون این روایت، متن محکم و قوی ای دارد نیاز به سند ندارد. ثانیاً اگر کسی زکات اموالش را پرداخت کند، حق خداوند را نیز اداء کند؛ اما برای خودش نیز اتخاذ آئینه کند، آیا می‌توانیم بر اساس این روایت بگوییم: کار او حرام است؟ به نظر ما این روایت اگر دلیل بر جواز نباشد، دلیل بر منع نیست.

بررسی روایات تمام شد. در روایات، ما قدر مسلم جواز داریم و آن اتخاذ حلقه ای از نقره در روایت ابن بزيع است و قدر مسلم حرمت داریم که حرمت اكل و شرب در ظروف طلا و نقره است. اما بیشتر از این مقدار استفاده نشد.